

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال پنجم، شماره شانزدهم، تابستان ۱۴۰۰

مقایسه تطبیقی معنای رنج در اندیشه ویکتور فرانکل و مولانا

شبنم قدیری یگانه^۱؛ اسماعیل آذر^۲؛ ساره زیرک^۳

صص (۹۳-۶۲)

چکیده

مفهوم رنج با زندگی بشری درآمیخته و جزء جدایی‌ناپذیر جهان مادی است. هر انسانی به نوعی طعم تلخ درد و رنجی را که سرنوشت برایش مقدر کرده می‌چشد. شناخت چیستی رنج و معنایش در اندیشه ویکتور فرانکل، بنیان‌گذار نظریه معنادرمانی، و مولانا، عارف قرن هفتم، محور این پژوهش است. فرانکل با تحمل رنج‌هایش در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها، نگرش معنادار به رنج را یکی از مبانی اساسی معنادرمانی قرار داد. او یکی از راه‌های معنا بخشیدن به زندگی را درک معنای رنج‌های گریزناپذیر می‌شمارد و بر این باور است که ارزش‌های نگرشی پذیرش و تحمل مصائب را آسان می‌کند. مولانا نیز عارفی است که بر ساحت روان‌شناسانه وجود انسان واقف است. در زندگی با رنج‌های بسیاری روبرو بوده و با جهان‌بینی وجودی و فلسفی، معنای رنج و غم مقدر را بیان می‌کند. به باور او هستی آمیخته با رنج‌های اجتناب‌ناپذیر است، اما با نگاهی دقیق می‌توان معنای باطنی رنج‌ها را دریافت. اگر آدمی به درک این معنا برسد، رنج‌ها را می‌پذیرد و بی‌تابی نمی‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر دو اندیشمند توسعه‌نگاهی یکسان به رنج دارند و محنت‌های انسان را معنادار می‌دانند، اما در آثار مولانا مؤلفه‌های رنج معنادار بیشتر است و برای معنای رنج تمثیل‌های متعددی بیان شده‌است.

کلمات کلیدی: ارزش‌های نگرشی، رنج، معنادرمانی، ویکتور فرانکل، مولانا

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Shabnam.ghadiri@yahoo.com

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده

مستول). drazar.ir@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

sara.zirak@gmail.com

۱. مقدمه

ویکتور. امیل. فرانکل (Viktor.E.Frankl) (۱۹۰۵-۱۹۹۷) روان‌پزشک اتریشی، عضو مکتب وجودگرایی یا دازین^۱ (Dasein) و بنیان‌گذار نظریه معنادرمانی است. فرانکل با تجربه سه سال اسارت در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها، نظریه‌اش را در عمل زیست و بنیاد این مکتب روان‌درمانی ریشه در ناملايمات زندگي شخصي‌اش داشت. یکی از مؤلفه‌های این نظریه مسئله نگرش معنادار به رنج است. به باور فرانکل یکی از اصول درک معنای زندگی، ارزش‌های نگرشی؛ یعنی شیوه نگرش معنادار به ناملايمات زندگي است. اگرچه انسان توان تغییر سرنوشت ناگزیرش را ندارد، اما در انتخاب واکنش در برابر مصیبت‌ها آزاد است.

مولانا جلال‌الدین رومی نیز در مثنوی با درک و معرفتی جامع از انسان، به هدف و معنای زندگی و معنای رنج پرداخته و ساحت روان‌شناسانه وجود انسان را بررسی کرده است. او معتقد است خداوند صادره‌ای جز خیر ندارد و بر طبق آیه شریفه «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»^۲ (فصلت: ۴۶) هیچ‌گاه به بندگان ستم نمی‌کند، زیرا عدل از صفات ذاتی اوست، حتی رویدادهایی که به نظر انسان متحیر و درمانده غیرعادلانه است، معنادار و همسو با حکمت الهی است. اگر انسان باطن سختی‌ها را دریابد، آن‌ها را با بهترین دیدگاه پذیرا می‌شود.

۱-۱. بیان مسئله

زندگی بشر همواره با درد و رنج همراه بوده و این مسئله یکی از مهم‌ترین وجوه اندوهبار زندگی به شمار می‌آید. آفرینش جهان و موضوع رنج درهم‌آمیخته و انسان ناگزیر به تحمل آن است. کسی که در مصیبت‌ها و دشواری‌ها معنایی می‌یابد آن را به‌آسانی می‌پذیرد و از وجود رنج‌ها شکایت نمی‌کند. درک متون دینی نیز ما را در پذیرش رنج‌ها یاری می‌دهد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي الْكَوْبَةِ»^۳ (بلد: ۴) انسان با فهم معنای رنج، رحمت و حکمت خداوند را درک می‌کند و تاب‌آوری‌اش افزون می‌شود. مسئله پژوهش این است که بر اساس نظریه فرانکل و اندیشه مولانا، انسان‌گريزنده از رنج و درد چگونه می‌تواند با مصیبت‌ها کنار بیاید و آن‌ها را بپذیرد. درک معنای نهفته در محنت‌ها می‌تواند انسان را در پذیرش دشواری‌ها یاری دهد و تحمل آن‌ها را برایش آسان کند. در روند پژوهش در پی روشن شدن این پرسش‌ها هستیم که چه رنج‌هایی معنادار است و چگونه می‌توان رنج را پذیرفت و با آن کنار آمد؟ تا چه اندازه می‌توان رنج معنادار را در

اندیشه فرانکل و مولانا همسو دانست؟ فرضیه این است که کشف معنای نهفته در رنج‌های اجتناب‌ناپذیر و مقدر سبب پذیرش و به تبع آن آسانی رنج می‌شود. هر دو اندیشمند تا حدودی نگرش یکسانی به معنای رنج دارند، اما چنین به نظر می‌رسد که با توجه به حجم بیشتر آثار مولانا و معرفت او به مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی، این نگاه در تفکر مولانا غنی‌تر باشد.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

تطبیق نظریه‌های روان‌شناسی مطرح در دنیا با اندیشه‌های بیان شده در ادبیات فارسی، نشان‌دهنده ظرفیت بالای متون فارسی است که به برکت پژوهش‌های اخیر به عرصه ظهور درآمده است. یکی از این نظریه‌ها نگرش معنادار به رنج در معنادرمانی ویکتور فرانکل است که تطبیق آن با اندیشه مولانا نشان می‌دهد که این نگاه به رنج و درک معنای نهفته در آن قرن‌ها پیش در گنجینه ادب ما نهفته بوده است.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های پیشین با قسمتی از چارچوب این مقاله هم‌خوانی دارد و به مبانی رنج در اندیشه مولانا پرداخته‌اند.

- شهبازی ایرج (۱۳۸۶)، «رنج از نگاه مولانا»، مجله پژوهشنامه ادب حماسی، تابستان و بهار، ش ۴، صص ۱۶۷-۱۸۶. این مقاله به انواع رنج و علت رنج‌های خودخواسته و تبیین مسئله رنج از منظر توحیدی و آثار نیکوی رنج پرداخته است.
- فاطمه لاجوردی و ابراهیمی زینب (۱۳۸۸)، «مفهوم رنج از دیدگاه مولوی»، مجله پژوهشنامه ادیان، بهار و تابستان، ش ۵، صص ۴۹-۶۶. در این مقاله به ماهیت رنج در اندیشه مولوی و انواع آن پرداخته شده است.
- گرجی مصطفی (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل ماهیت درد و رنج در مثنوی معنوی»، مجله مطالعات عرفانی، بهار و تابستان، ش ۱۵، صص ۱۳۹-۱۶۲. در این مقاله معنانشناسی، ماهیت، وجودشناسی، علل و عوامل درد و رنج، راه‌های رهایی، غایت‌شناسی و نتایج آن مورد بررسی قرار گرفته است.
- محمودی حسین و دادبه اصغر (۱۳۹۲)، «رنج از نگاه مولانا با نگاهی به مسئله شر»، مجله پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، پاییز و زمستان، ش ۲، پیاپی ۲۲، صص ۱۶۳-۱۸۸. در

این مقاله به روش‌شناسی مولانا در بحث رنج، ماهیت، انواع، علت‌ها، آثار و نتایج رنج و روش‌های مواجهه با آن پرداخته شده است.

- کریمی، سودابه (۱۳۹۳)، بانگ آب، تهران: امید صبا. فصل سوم این کتاب به خاستگاه رنج، نحوه برخورد با آن و مسئله خیر و شر پرداخته است.

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریه معنادرمانی، به مقایسه تطبیقی معنای رنج از دیدگاه ویکتور فرانکل و مولانا می‌پردازد که پیش‌ازین، مورد پژوهش قرار نگرفته است.

۴-۱. روش تحقیق

پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته و شیوه گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای است. محدوده پژوهش آثار ویکتور فرانکل و آثار مولانا با تمرکز بر مثنوی است. در این جستار نخست به بیان دیدگاه فرانکل و مولانا درباره معنای رنج می‌پردازیم، سپس معانی مشترک رنج را در باور این دو اندیشمند بررسی می‌کنیم و در آخر آنچه را که مولانا فراتر از دیدگاه فرانکل درباره معنای رنج بیان کرده است مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۵-۱. مبانی نظری تحقیق

۵-۱-۱. معنادرمانی یا لوگوتراپی (Logotherapy): نظام روان‌درمانی ویکتور فرانکل است که بر اهمیت درک و کسب معنای زندگی تکیه می‌کند و در ردیف روان‌پزشکی وجودی یا روان‌شناسی انسانی قرار می‌گیرد. لوگو به معنای خرد، حقیقت، معنا، کلمه، سخن و فکراست و جمع این واژه لوگوس (Logos) به معنی کلام خداست. فرانکل واژه لوگو را به معنا تعبیر می‌کند.

۵-۱-۲. ارزش‌های نگرشی (Attitudinal values): وقتی شخص با اتفاقی روبرو می‌شود که سرنوشت به او تحمیل کرده با نگرشی معنادار با آن برخورد می‌کند. مثلث تراژیک رنج، گناه و مرگ با این دیدگاه معنادار می‌شوند. نگرش معنادار به رنج که در مقاله حاضر به آن می‌پردازیم در همین حوزه قرار می‌گیرد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. معنای رنج از دیدگاه ویکتور فرانکل

ویکتور فرانکل در اردوگاه کار اجباری مشاهده کرد افرادی که از نظر جسمی در سلامتی کامل بودند و به نظر می‌رسید که تاب ناملاایمات را داشته باشند، خیلی زود دچار ناکامی و افسردگی می‌شدند، اما کسانی که ظاهر مقاومی نداشتند در برابر فجایع و ناکامی‌های اردوگاه تاب می‌آوردند. او بر اساس تحقیقات خویش دریافت نحوه تفکر در استقامت افراد نقش اساسی دارد. کسانی که معنای مصیبت‌های خود را کشف می‌کنند با قدرت بیشتری دشواری‌ها را تاب می‌آورند، اما کسانی که معنا و توجیهی برای زندگی ندارند و هدفی در ناکامی‌هایشان نمی‌جویند از لحاظ روانی آسیب‌پذیرند.

به باور فرانکل هرگاه انسان با رویدادی اجتناب‌ناپذیر یا سرنوشتی تغییرناپذیر مواجه شود، فرصت می‌یابد عالی‌ترین ارزش و ژرف‌ترین معنای زندگی؛ یعنی رنج بردن را تجربه کند. درد و رنج پدیده‌هایی مهم برای نشان دادن ارزش وجود انسان است. آنچه بسیار اهمیت دارد نوع نگرش انسان به رنج و شیوه‌ای است که آن رنج را تحمل می‌کند. (فرانکل، ۱۳۹۷: ج ۱۶۹)

معنادرمانی تأکید می‌کند که باید از رنج بردن امتناع کنیم، ولی در صورتی که رنج تقدیر محتوم باشد نه تنها باید آن را پذیرفت، بلکه باید آن را به دستاوردی معنادار تغییر داد. در زمینه رنج، انسان موضع خود را در مواجهه با تقدیر اتخاذ می‌کند و اگر چنین نباشد رنج نمی‌تواند معنادار باشد. (فرانکل، ۱۳۹۷: الف: ۸۱)

«نگرش معنادرمانی به زندگی تقریباً خوش‌بینانه است، زیرا به انسان می‌آموزد در زندگی هیچ جنبه منفی و اندوهباری را نمی‌توان یافت که فرد با اتخاذ موضع مناسب نتواند آن را به دستاورد مثبت تبدیل کند.» (همان، ۸۲)

بنا به عقیده فرانکل جدا کردن سختی، مرگ، تقدیر و رنج از زندگی به معنای گرفتن شکل و حالت از زندگی است. تنها زیر ضربات کوبنده سرنوشت زندگی شکل و صورت می‌گیرد. آنچه باید تاب آورده شود باید موقعیتی مقدر باشد که نه بتوان تغییرش داد و نه از آن گریخت. این‌گونه تاب آوردن به نمودی اخلاقی منتهی می‌شود. تنها رنج‌گریزناپذیر، رنج بامعناست. (فرانکل، ۱۳۹۷: د: ۱۵۹-۱۵۷)

به باور فرانکل اگر زندگی معنای واقعی داشته باشد رنج نیز معنادار است. رنج، بخش جدایی‌ناپذیر زندگی است. زندگی انسان بدون رنج و مرگ کامل نخواهد شد. (فرانکل، ۱۳۹۷: ج: ۱۱۳) از نظر او تنش لازمه بهداشت روانی است و یافتن معنای وجودی، تنها پدیده مهمی است که به

انسان در زندگی یاری می‌رساند. به اعتقاد فرانکل در این عبارتِ نیچه مفهومی بزرگ می‌توان یافت: «کسی که چرایی زندگی را می‌یابد با چگونگی آن خواهد ساخت.» (همان: ۱۵۹) او در این باره می‌گوید: « هنگامی که مرا به اردوگاه اسیران آشویتس بردند دست‌نوشته کتابی را که برای چاپ آماده می‌کردم و همراه داشتم از من گرفتند. تمایل فراوان برای بازنویسی آن مطالب، همان معنایی بود که لحظات دشوار اسارت را برایم تحمل‌پذیر کرد تا زنده بمانم. در همه مدتی که در تب تیفوس می‌سوختم روی تکه‌کاغذهایی یادداشت‌هایی می‌نوشتم تا اگر روزی آزاد شوم بتوانم آن‌ها را به صورت کتاب به چاپ رسانم.» (همان: ۱۶۰)

به اعتقاد فرانکل تنش برای زندگی انسان لازم است و نباید از وجود اندکی تنش در تلاش انسان به‌منظور یافتن معنای بالقوه زندگی نگران بود. تنها از این طریق، معناجویی در او بیدار می‌شود. او این باور را که بهداشت روانی، زندگی در شرایط فاقد تنش است، اندیشه‌ای نادرست و خطرناک می‌داند زیرا آنچه انسان لازم دارد تعادل و فقدان تنش نیست، بلکه تلاش برای دستیابی به هدفی شایسته به‌رغم تنش‌های موجود است. (همان: ۱۶۰ و ۱۶۱)

به باور فرانکل بشر به تنش نیازمند است و برای همین گاهی به خلق تنش مبادرت می‌کند. انسان با ایجاد عمدی تقاضا و قرار گرفتن داوطلبانه در موقعیت‌های فشارآور به‌طور موقت، برای خود تنش ایجاد می‌کند. مثلاً ورزش کردن موقعیت‌های اضطرابی فراوانی به وجود می‌آورد. به باور او چیزی که بشر نیاز دارد یک میزان مناسب و متوسط از تنش است. اگر شخص وظیفه‌ای برای به انجام رساندن نداشته باشد و از تنش مشخصی که در اثر انجام چنین وظیفه‌ای به وجود می‌آید، محروم بماند ممکن است به نوروژ اندیشه‌زاد (noogenic neurosis) مبتلا گردد. بنابراین بشر خودبه‌خود در جستجوی تنش نیست، بلکه در جستجوی وظیفه‌ای است که به انجام رسانیدن آن‌ها ممکن است معنایی را به وجود او بیفزاید. بشر اساساً با معنی‌جویی برانگیخته می‌شود. (همان: ۹۸-۹۶)

۲-۲. معنای رنج از دیدگاه مولانا

به باور مولانا رنج‌ها از حیث خاستگاه دو دسته‌اند: «رنج‌هایی که آدمی خود برای خویشتن پدید می‌آورد^۵ و رنج‌هایی که خداوند به علل گوناگون برای انسان پیش می‌آورد. رنج‌های گروه اول از نظر مولوی مردود و محکومند و آدمی باید به مبارزه و مقابله با آن‌ها پردازد و خود را از آن‌ها تهی و فارغ سازد تا به آرامش رسد، اما رنج‌های دسته دوم هدفمند، مقدس و والایند و

نه تنها نباید از آن‌ها گریخت، بلکه باید در آن‌ها آویخت و از آن‌ها بهره‌مند شد، چراکه برای تعالی آدمی گریز و گزیری از آن‌ها نیست. بیشتر سخنان مولانا راجع به رنج‌های دسته دوم است و از منظر توحیدی که او به آفاق هستی می‌نگرد رنج‌های گروه اول که بخش عظیمی از واقعیات زندگی زمینی را تشکیل می‌دهند اصلاً به چشم نمی‌آید، اما رنج‌های شکوهمند دسته دوم کاملاً برای او پذیرفتنی و توجیه‌پذیرند.» (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

در این جستار صرفاً به بررسی رنج‌های مقلد می‌پردازیم و رنج‌هایی را که با نادانی انسان به وجود آمده‌اند در نظر نداریم. تبیین این امر در پذیرش رنج‌هایی که از حیطة مسئولیت و اختیار انسان خارج است بسیار کارگشا است.

از دیدگاه مولانا انسان با اتکا به عنایت الهی معنای نهفته در رنج‌ها و دردهای محتوم در تقدیر را درک می‌کند و آن‌ها را معنادار می‌یابد. در این صورت تحمل سختی رنج‌ها برایش آسان می‌شود و آن‌ها را به راحتی می‌پذیرد.

مُبتَلّی چون دید تَأویلاتِ رنج بُرد بیند، کی شود او ماتِ رنج؟

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۹۹۳/۵)

در سنت اندیشگانی مولانا رنج از وجوه «نعل باژگونه» است. او انسان را به درک باطن پدیده‌ها و گذر از ظاهر فرامی‌خواند. چه بسا در آنچه رنج می‌نماید لطف باشد و در آنچه غم می‌نماید شادی نهفته باشد. او با تمثیل‌ها و داستان‌ها در گره‌گشایی و عبور از ظاهر به باطن به یاری انسان دردمند می‌آید.

قهر را از لطف داند هر کسی خواه دانا خواه نادان یا خسی

لیک لطفی قهر در پنهان شده یا که قهری در دل لطف آمده

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۵۰۶/۳ و ۱۵۰۷)

۱-۳. معانی مشترک رنج در اندیشه فرانکل و مولانا

ویکتور فرانکل در جریان مشاوره‌هایش به بیماران با روان‌شناسی وجودی، معانی درد و رنج آن‌ها را بیان می‌کند و مولانا نیز قرن‌ها پیش از فرانکل معانی رنج‌های اجتناب‌ناپذیر را از دیدگاه جهان‌بینی دینی و معرفت‌شناسی بررسی کرده‌است. او از همه جهات مسئله‌غایت‌شناسی درد و رنج را می‌کاود و سود انسان صاحب‌درد را از تحمل موقعیتی که در آن است بازگو می‌کند. ویکتور فرانکل و مولانا در پنج مورد، تفکری همسو دارند:

۱-۳-۲. **لازمه آفرینش و جزء جدایی ناپذیر زندگی:** به اعتقاد فرانکل هیچ انسانی از رنج و بیماری مصون نیست و رنج جزء جدایی ناپذیر آفرینش انسان است. او در این باره داستان گوتامی هندی را بیان می‌کند که پس از ازدواج پسری به دنیا آورد که درگذشت. او به شدت بی-قراری می‌کرد، جسد پسرش را از شهری به شهر دیگر می‌برد و درخواست نوشدارو می‌کرد. مردم او را مسخره می‌کردند. مردی به او توصیه کرد که از آموزگار بزرگ یاری بخواهد. مادر نزد آموزگار بزرگ رفت و از او برای بازگرداندن فرزندش به دنیا نوشدارو طلبید. او به زن گفت باید به شهر برود و از خانه‌هایی که در آن هیچ بیماری نباشد یا کسی نمرده باشد دانه‌ای خردل بگیرد. زن به همه خانه‌های شهر سرزد، ولی هیچ خانه‌ای را نیافت که کسی در آن رنج بیماری یا مرگ را تحمل نکرده باشد. آنگاه دریافت رنج، قانونی طبیعی است که همگان از آن سهمی می‌برند. (فرانکل، ۱۳۹۷ الف: ۱۲۴) در نظر مولانا نیز یکی از راهکارهای رهایی از رنج توجه به عمومیت داشتن بلاهاست؛ به این معنا که شخص این واقعیت را دریابد که مصیبت تنها از آن او نیست. مولانا با نگاه دیالکتیکی (dialectical) همه اجزای هستی را در پستی و بلندی، خوشی و ناخوشی و دو قطب مثبت و منفی می‌بیند. از نظر او افراستگی آسمان و فرودآمدگی زمین، خشکی و سرسبزی، شب و روز، جنگ و صلح، خوف و رجا و بعث و مرگ لازمه معنای این جهان است. پس حال و روز انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و درد و رنج بخش جدایی ناپذیر این جهان است.

خافض است و رافع است این کردگار	بی از این دو برنیاید هیچ کار
خَفَضِ اَرْضِی بَیْنِ وَ رَفَعِ اَسْمَانِ	بی از این دو نیست دورانش، ای فلان!...
همچنین دان جمله احوال جهان	فَحْطُ وَ جَدْبُ وَ صَلْحُ وَ جَنْجُ اَزِ اِفْتِتَانِ

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶/۱۸۴۷-۱۸۵۲)

همچنین در بیانی دیگر، فراز و فرود را لازمه وجود این جهان می‌شمارد:

چرخ سرگردان که اندر جست و جوست	حال او چون حال فرزندان اوست
گه حَضِیضُ وَ گاه اوسط، گاه اوج	اندر او از سعد و نحسی فوج فوج...
چونکه کَلِّیَاتِ را رنج است و درد	جزو ایشان چون نباشد روی‌زرد؟

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۱۲۹۰-۱۲۸۷)

۲-۳-۲. **زمینه‌ساز نزدیکی به خداوند:** ویکتور فرانکل با جوانی که به مدت دو سال و نیم به علت نشانه‌های بیماری اسکیزوفرنیک در آسایشگاه بستری بود ملاقات کرد. از جمله مشکلات او این بود که از پیشینه خداشناسانه‌ای که در آن بزرگ شده بود دور افتاده بود و شک‌هایش از وقتی آغاز شده بود که در بیمارستان بستری شده بود. او به جوان گفت: مسلماً برای حضرت یونس پیامبر خوشایند نبود که خود را در شکم نهنگ محبوس ببیند، اما وقتی در چنین وضعی قرار گرفت پی‌برد که قبلاً در زندگی از چه مسئولیتی شانه خالی کرده است. شاید خداوند با دو سال و نیم محبوس کردن تو در آسایشگاه می‌خواست تو را هم با مسئولیتی روبرو کند. شاید محبوس بودن تو تکلیفی بود برای دوره معینی از زندگی تو. در حقیقت باید در سطح والایی از معنویت قرار می‌گرفتی. باید متعالی‌تر از زمانی می‌شدی که بیمار شدی. اکنون از آنچه که باید در آسایشگاه تجربه و تحمل می‌کردی رها شده‌ای. شاید از حالا به بعد به تعالیم تلمود عمیق‌تر بیندیشی؛ یعنی مطالعه آن باید برای مفیدتر و معنی‌دارتر شود. (فرانکل، ۱۳۹۷: ۱۵۰ و ۱۵۱)

مولانا نیز در ابیات آغازین *مثنوی*، از دوری معشوق حقیقی و سرچشمه الطاف رحمانی ناله و شکایت سر می‌دهد و رنج فراق از نیستان عالم معنا را بیان می‌کند.

براساس پیش‌فرضی، علت‌العلل همه درد و رنج‌ها این است که آدمیان از خداوند، این «دیگری» رازآمیز و سرشار از عظمت و جلال، جدا افتاده‌اند. اگر ناشاد، شرمنده و ناموفقند همه معلول و نشانه جدایی‌شان از امر قدسی است. اگر این جدایی به آخر رسد و این فراق به وصال انجامد و آدمی با آن موجود قدسی مواجهه شخصی بیابد، این مواجهه در سیر دنیوی حیات تحلیل‌رفته و به ابتدال افتاده او دخل و تصرف می‌کند و او را رهایی می‌بخشد. (ملکیان، ۱۳۸۳: ۵۶) به باور مولانا هرگاه انسان غم فراق را دریابد، از اشتغالات دنیوی و شهوات دست می‌کشد و خود را به خداوند نزدیک می‌کند تا از درد و رنج دوری بکاهد. بنابراین می‌گوید:

شاد از غم شو که غم دام لقا است اندر این ره سوی پستی ارتقا است
غم یکی گنج است و رنج تو چو کان لیک کی درگیرد این در کودکان؟
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/ ۵۰۹ و ۵۱۰)

«تجربه‌اندوه، انسان را نسبت به ماهیت این عالم هوشیار می‌کند و رفته‌رفته به او می‌آموزد که ریشه بسیاری از این اندوه‌ها دل‌بستن به محبوب‌های زوال‌پذیر بوده است. بنابراین برای درمان اندوه‌های دنیایی فرد باید عاقبت اندیشانه محبوب‌های فانی خود را با محبوب باقی جایگزین کند.» (نراقی، ۱۳۹۹: ۱۳۲)

عشق آن زنده گزین کو باقی است کز شراب جان فزایت ساقی است
(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۱۹/۱)

درد و رنج بیماری نیز سبب التجا به خداوند است. رنجی گواراست که تاب خفتن را از بیمار می‌ستاند و او را با یاد خدا بیدار می‌دارد. مولانا در این باره از زبان صحابه بیماری که پیامبر به عیادتش رفت چنین می‌گوید:

ای خجسته رنج و بیماری و تب ای مبارک درد و بیداری شب
نک مرا در پیری از لطف و گرم حق چنین رنجوری داد و سقم
درد پشتم داد هم تا من ز خواب برجهم هر نیم شب لایب شتاب
تا نخسبم جمله شب چون گاو میش دردها بخشید حق از لطف خویش
(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۲۵۶/۲-۲۲۵۹)

همچنین در فیه ما فیه آمده است: «به وقت درماندگی او را خوانند همه و به وقت درد دندان و درد گوش و درد چشم و تهمت و خوف و ایمنی همه او را خوانند به سیر و اعتماد دارند که می‌شنود و حاجت ایشان روا خواهدکردن و پنهان‌پنهان صدقه می‌دهند از بهر دفع بلا را و صحت رنجوری را و اعتماد دارند که آن دادن و صدقه را قبول می‌کند.» (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۸۰)

درباره غفلت‌زدایی رنج نیز چنین می‌گوید: «چون رنج آمد پرده غفلت دریده شد. حضرت حق را مقرر شد و ناله می‌کند که یارب، یارحمن، یاحق، صحت بازیافت. باز پرده غفلت پیش آمد. می‌گوید کوخدا؟ نمی‌بالم نمی‌بینم چه جویم؟ چون است که وقت رنج دیدی و یافتی، این ساعت نمی‌بینی؟ پس چون در رنج می‌بینی رنج را بر تو مستولی کنند تا ذاکر حق باشی.» (همان: ۵۶۶)

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش صد شکایت می‌کند از رنج خویش
حق همی‌گوید که آخر رنج و درد مر تو را لایب کنان و راست کرد
این گله زآن نعمتی کن کت زند از در ما دور و مطرودت کند
(مولوی، ۱۳۸۹: ۹۱/۴-۹۳)

مولانا صحت فرعون را حجاب او از حق می‌داند و می‌گوید: «حق تعالی فرعون را چهارصد سال عمر و مُلک و پادشاهی و کامروایی داد، جمله حجاب بود که او را از حضرت حق دور می‌داشت. یک روزش بی‌مرادی و در دسر نداد تا نبادا که حق را یاد آرد. گفت: تو به مراد خود مشغول می‌باش و ما را یاد مکن، شبت خوش باد!» (مولوی، ۱۳۹۰: ۶۱۶)

بر این اساس عاشقان حق با درک بی‌مرادی‌های زندگی به خداوند نزدیک می‌شوند:

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش باخبر گشتند از مولای خویش
بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت «حُقَّتِ الْجَنَّةُ» شنو، ای خوش سرست
(همان: ۴۴۶۶/۳ و ۴۴۶۶)

عاشقان حق‌زمانی که کامروا نمی‌شوند به وجودش آگاهی می‌یابند. چنانکه در حدیثی آمده است: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» «بهشت به کارهای سخت و ناخوشایند پوشیده است و جهنم به تمایلات و شهوات. برای رسیدن به بهشت باید سختی‌ها را تحمل کرد و جهنم جایگاه کسی است که تسلیم شهوت‌ها شده است.» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۰۳) مولانا رنج و درد را سبب درک و دریافت حقیقت می‌شمارد و می‌گوید:

داد مر فرعون را صد مُلک و مال تا بکرد او دَعْوِي عَزَّ و جلال
در همه عمرش ندید او درد سر تا نالد سوی حق آن بد گُهر
داد او را جمله مُلکِ این جهان حق ندادش درد و رنج و اندوهان
درد آمد بهتر از مُلکِ جهان تا بخوانی مر خدا را در نهان
(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۰۰/۳-۲۰۳)

پس بدان این اصل را، ای اصل جو!
هر که او بیدارتر، پردردتر
هر که را درد است، او بُرده است بو
هر که او آگاه‌تر، رخ زردتر
(مولوی، ۱۳۸۹: ۶۲۷/۱ و ۶۲۸)

۲-۳-۲. محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان: به باور فرانکل وقتی انسان در دشوارترین شرایط، سرنوشت آمیخته با رنج را می‌پذیرد، معنایی ژرف به زندگی خود می‌بخشد. همچنین می‌تواند عظمت انسانی خویش را به فراموشی سپرد و در زمره حیوانات درآید. انسان در دشواری‌ها یا از فرصت‌ها به منظور دستیابی به ارزش‌های اخلاقی سود می‌جوید یا از آن روی برمی‌گیرد. این‌گزینه‌ش مشخص می‌کند آیا او شایستگی رنج‌های خود را دارد یا نه. (فرانکل، ۱۳۹۷: ج ۱: ۱۱۴)

فرانکل با بررسی رفتار زندانیان اردوگاه دریافت که آن‌ها اغلب اوقات فراموش می‌کردند در همان شرایط دشوار و استثنایی از نظر روانی گامی فراتر از خویش‌تر بردارند. آن‌ها به جای اینکه دشواری‌ها را آزمایشی برای درک میزان نیروی درونی خود بدانند، زندگی را به‌عنوان موضوعی که نتیجه‌ای ندارد مورد تحقیر قرار می‌دادند. این امر به تعداد اندکی فرصت می‌داد که به‌رغم

تحمل شکست‌های دنیوی و حضور مرگ، به مرحله کمال عظمت انسانی و اوج شکوفایی روانی برسند. این کمال هرگز در شرایط عادی برای آن‌ها در دسترس نبود. (همان: ۱۲۰)

انسانی که اسیر اوضاعی ناامیدکننده و در برابر سرنوشتی غیرقابل تغییر است باز هم ممکن است نکبتش را به دستاورد تبدیل کند. بدین‌سان او می‌تواند شاهدی بر بهترین شکل استعداد انسانی باشد که می‌خواهد تراژدی را به پیروزی تبدیل کند چنانچه پلوتارک می‌گوید: « معیار انسان شیوه تحمل بدبختی است. » (فرانکل، ۱۳۹۶: ۱۲۵)

فرانکل به زندانیان تأکید می‌کرد که شرایط بحرانی را درک کنند و ناامید نشوند، زیرا زندگی در هر شرایطی معنادار است. در این دوره دشوار عزیزان ما و خداوند ما را زیر نظر دارند. انتظار دارند ما را با سری افراشته در برابر رنج ببینند. (فرانکل، ۱۳۹۷ الف: ۱۳۵) مولانا در جایگاه یک صوفی از قاضی پرسشی را مطرح می‌کند و می‌گوید: آن قادر خدایی که می‌تواند آتش را به گل و درخت بدل کند و گل از خاک بیرون آورد، چرا زمستان را بهار نمی‌کند، زیان را به سود، و غصه را به شادی تبدیل نمی‌کند؟ مگر چیزی از او کم می‌شود؟ قاضی درد و رنج را محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان‌ها می‌شمارد و بیان می‌کند که خداوند از این طریق می‌خواهد به بندگان، مناسب رشد درونی‌شان لقب دهد و مردم سست‌عصر را از شجاع و دلیر بازشناسد.

گفت قاضی: گر نبودی امر مُر	ور نبودی خوب و زشت و سنگ و دُر
ور نبودی نَفَس و شیطان و هوا	ور نبودی زخم و چالیش و وِغَا
پس به چه نام و لقب خواندی مَلِک	بندگان خویش را؟ ای مُتَّهِک!
چون بگفتی «ای صَبور» و «ای حَلِیم»؟	چون بگفتی «ای شجاع» و ای «حکیم»؟
صابرین و صادقین و مُتَّفَقِین	چون بُدی بی‌رهزن و دیوِ لعین
رُستم و حَمزه و مُخَنَّث یک بُدی	علم و حکمت باطل و مُتَدک بُدی ^۶

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۷۵۲/۶-۱۷۴۷)

۴-۳-۲. **سبب رشد و کمال:** فرانکل معتقد است رنج‌ها انسان را به کمال روحی می‌رساند. او درباره تجربه خود در اردوگاه چنین می‌گوید: « پس از پی بردن به معنای رنج، دیگر از کاهش دادن یا سبک کردن شکنجه‌های اردوگاه کار اجباری به شیوه نادیده انگاشتن آن‌ها یا به ذهن آوردن تصورات واهی و خوش‌بینی ساختگی خودداری می‌ورزیدیم. درواقع رنج کشیدن برای ما به صورت وظیفه‌ای درآمد بود که نمی‌خواستیم از عمل کردن به آن اجتناب کنیم. به‌راستی

فرصت‌های پنهان رنج کشیدن را برای رسیدن به کمال شناخته بودیم.» (فرانکل، ۱۳۹۷ الف : ۱۲۹) به باور فرانکل فقدان موفقیت به معنای فقدان معنا و انبوهی رنج در برابر فقدان تشفی نیست. برعکس، رنج شخص را پخته می‌کند و رشد می‌دهد. در رنج بردن از چیزی برای دور شدن از آن، ما به درون خود حرکت می‌کنیم، به طوری که میان شخصیت خود و آن چیز فاصله ایجاد می‌کنیم. شخص می‌تواند از تنش ثمربخش میان آنچه هست و آنچه باید باشد بهره‌برداری کند. (فرانکل، ۱۳۹۷: ۱۵۲ و ۱۵۳) تعالی خویشتن عصاره زندگی است. انسان بودن جز حضور در متن معنای زندگی، تحقق بخشیدن به آن و عملی ساختن ارزش‌ها نیست. انسان بودن یعنی زندگی کردن در گستره قطبی تنش ایجاد شده میان واقعیت‌ها و آرمان‌ها و تلاش برای تحقق بخشیدن به آن‌ها. انسان با آرمان‌ها و ارزش‌ها زندگی می‌کند و هستی او بدون تلاش برای متعالی ساختن خویش بی‌اعتبار است. (فرانکل، ۱۳۹۷ الف : ۵۹ و ۶۰)

«در زمینه زیست‌شناختی همان‌طور که می‌دانیم درد معنوی و روحانی، نگرهبان و مراقبی پرمعناست. ... رنج‌های معنوی، آدمی را از دل‌مردگی حفظ می‌کند و او را از جمود نعلش‌گونه روانی به دور می‌دارد. تا وقتی که رنج می‌بریم از نظر روانی زنده هستیم. درواقع ما با رنج بالغ می‌شویم و رشد می‌کنیم رنج ما را قوی‌تر و غنی‌تر می‌سازد.» (فرانکل، ۱۳۹۷: ۱۵۵) مولانا نیز در آثار خود بارها درباره وقایع و رویدادهای گوار و ناگوار زندگی سخن گفته و آن‌ها را وسیله‌ای برای رشد و بالندگی می‌شمارد. او معتقد است که « همه دشواری‌ها و آسانی‌های حیات در خدمت این است که آدمی صاحب کمال شود و به خداوند تقرب یابد و با چشمان بازتر به داشته‌ها و خواسته‌های خود بنگرد.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۲: ۱۷۱)

او در غزلیات شمس می‌گوید:

یک لحظه داغم می‌کشی، یک‌دم به باغم می‌کشی

پیش چراغم می‌کشی تا واشود چشمان من

(مولوی، ۱۳۸۳: غزل ۱۸۰۵)

مولانا با نگاه روان‌شناسانه و خاص مشرب ذوقی و عرفانی خود درد را عنصری تازه‌کننده و طراوت‌انگیز می‌خواند. به باور او « روح آدمی با درد است که نشیط و بالان می‌شود. درد همچون باغبانی است که در درختزار روح می‌گردد و هر شاخه پژمرده و فرسوده را از تنه روح هرس می‌کند و بدین‌سان بدن قوت و نشاط می‌بخشد. بنابراین از منظر مکتب مولانا آنکه درد ندارد مرده‌ای است که

در تابوت جسم خود حرکت می‌کند، اما درد هراندازه بیشتر از پشتوانه آگاهی برخوردار باشد متعالی تر است.» (زمانی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۱۱۰۷)

دردِ داروی کهن را نو کند
 دردِ هر شاخِ ملولی خو کند
 کیمیای نوکننده دردهاست
 کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
 هین، مزن تو از ملولی او سرد!
 درد جو و درد جو و درد، درد!

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶/۴۳۰-۴۳۰۲)

مولانا در بیان معنای رنج، به تمثیل داستان حضرت مریم را بیان می‌کند که در کشاکش درد زه به درخت خشکیده خرمایی رسید و چون بر تنه آن چنگ افکند باران رطب‌های شیرین بر سرش فروریخت. این درد بود که او را به سوی درخت راند و سبب شد که نخل بی‌بر میوه دهد. او در فیه ما فیه می‌گوید: «تن همچو مریم است و هریکی عیسی داریم اگر ما را درد پیدا شود عیسی ما بزاید و اگر درد نباشد، عیسی هم از آن راه نهانی که آمد باز به اصل خود پیوندد، الا ما محروم مانیم و از او بی بهره.» (مولوی، ۱۳۹۰: ۸۲) مولانا حال مؤمن صابر در محنت و بلا را به حال نخودی مانند می‌کند که در دیگ می‌جوشد. نخود به این رنج و سختی شکایت می‌کند. کدبانو در پاسخ می‌گوید که او را برای این می‌جوشاند که ذوق و چاشنی بیابد و با جان و دل بیامیزد. حتی آن وقت هم که نخود سبز و تر بوده و در بستان آب می‌خورده است، وی را برای همین دیگ و آتش پرورش می‌داده‌اند. انسان نیز مثل نخود از عالم جماد و از اجزای زمین بوده و طی دگرگونی‌ها بلاهای سخت دیده است. در دیگ تن بارها جوش‌های سخت تحمل کرده است و این سختی‌ها او را پخته‌تر می‌کند تا از مراتب مادون، به مقام روح که عالم انسانی است رسد و برای آنکه به ماورای این عالم راه یابد، باید جوش دیگر تحمل کند و باز برای کمال دیگر آماده شود. (ربک مولوی، ۱۳۸۹، ۳/ ۴۱۵۹-۴۱۶۵) نخود جز جمادی عاری از عقل و روح نیست، اما محنت و سختی دیگ و آتش او را پخته می‌کند و در وجود انسان به کمالی که لازمه عقل و روح است می‌رساند چنان‌که محنت و بلا هم مؤمن صابر را ترکیه می‌کند، صیقل و صفا می‌بخشد و او را آماده نیل به کمال انسانی می‌سازد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۲۱۳) مولانا با این داستان به خوانندگان تعلیم می‌دهد که تنها با پذیرش مشتاقانه درد و رنج است که مسیر چنین رشد و کمالی میسر می‌شود. به باور او برخی از رنج‌هایی که برای آدمی تقدیر شده، سبب ارتقای معنویت و انسانیت است.

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می‌نهد ای شیر مرد

خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲/۲۹۶۳ و ۲۹۶۴)

مولانا از زبان یوسف پیامبر به دوستش می‌گوید که انسان برای عروج به مقام بالاتر چاره‌ای از تحمل رنج‌ها و سختی‌ها ندارد. ماه بدون گذار از مُحاق و هلال نمی‌تواند بدر شود؛ دُر را در هاون می‌کوبند تا به نور چشم آدمی تبدیل شود؛ گندم را در زیر خاک زندانی می‌کنند تا پربارتر شکوفا شود؛ گندم را تا در آسیا نکوبند و در تنور نتابند به نان جان‌افزا بدل نمی‌شود و نان را تا در زیر دندان نخایند به جان آدمی در نمی‌آمیزد.

نه در آخر بَدُر گردد بر سما؟	در محاق ار ماهِ نو گردد دوتا
نور چشم و دل شد و بیند بلند	گرچه دُرانه به هاون کوفتند
پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند	گندمی را زیر خاک انداختند
قیمتش افزود و نان شد جانفزا	بار دیگر کوفتنش ز آسیا
گشت عقل و جان و فهم هوشمند	
(همان: ۱/۳۱۶۳-۳۱۶۷)	باز نان را زیر دندان کوفتند

مولانا پس از ذکر شکست پیامبر در حدیبیه و فراهم شدن زمینه‌های پیروزی پس‌از آن، دربارهٔ کمال آفرین بودن رنج و غم‌ها از دید مؤمنان حقیقی می‌گوید:

زهرِ خواری را چو شَکَر می‌خورند	خارِ غم‌ها را چو اُشتر می‌چرند
بهرِ عینِ غم، نه از بهرِ فَرَج	این تَساؤل پیش ایشان چون دَرَج
آنچنان شادند اندر قعرِ چاه	که همی ترسند از تخت و کلاه
	(همان: ۳/۴۵۱۱-۴۵۰۹)

۲-۳-۵. **سبب پویایی و چالاکی:** فرانکل افزایش تنش را شرط لازم سلامت روان می‌داند و معتقد است زندگی خالی از تنش محکوم به روان‌نژندی اندیشه‌زاد و بی‌معناست. « شخصیت سالم در سطح معینی از تنش است. سطحی میان آنچه بدان دست‌یافته یا به انجام رسانده و آنچه باید بدان دست‌یابد یا به انجام برساند؛ یعنی فاصله‌ای میان آنچه هست و آنچه باید بشود. این فاصله بدان معناست که اشخاص سالم همواره در تلاش رسیدن به هدف‌هایی هستند که به زندگی‌شان معنا می‌بخشد.» (شولتس، ۱۳۹۹: ۱۶۱)

مولانا معتقد است رنج انسان را از سکون و ایستایی می‌رهاند. « تعاقب غم و شادی محرک آدمی است. غم و شادی به نحو مطلق فلیح‌کننده‌اند. غم رکودی می‌آورد که مجال حرکت را می‌ستاند و شادی غفلتی درپی خواهد داشت که سرخوشی ناشی از آن مانع عمل می‌شود. اگر مهار شتر محکم باشد شتر را یارای حرکت نخواهد بود و اگر مهار رها باشد نیز شتر از دست خواهد رفت. این تعاقب غم و شادی بسان شل و سفت کردن مهار شتر موجب این می‌شود که آدمی همواره حرکت کند.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۹)

دردِ داروی کهن را نو کند	دردِ هر شاخِ ملولی خَو کند
کیمیای نوکننده دردهاست	کو ملولی آن طرف که درد خاست؟
هین، مزن تو از ملولی آه سرد	درد جـو و درد جـو و درد، درد

(مولوی، ۱۳۸۹: ۶/۲۳۰۲-۴۳۰۴)

همچنین در بیانی دیگر می‌گوید:

مردِ غرقه گشته جانی می‌کند	دست را در هر گیاهی می‌زند
تا کدامش دست گیرد در خطر	دست و پای می‌زند از بیم سر

(همان: ۱/۱۸۱۶ و ۱۸۱۷)

او عقیده دارد رنجی که انسان متحمل می‌شود پیامی از سوی خداوند برای استغفار و به‌تکاپو افتادن برای کار صواب است:

چونکه غم‌بینی، تو استغفار کن!	غم به امر خالق آمد کارکن
چون بخواهد، عین غم شادی شود	عین بند پای آزادی شود

(همان: ۱/۸۳۶ و ۸۳۷)

۴-۲. معانی رنج خاص مولانا

به جز مواردی که دیدگاه این دو اندیشمند در معنای رنج با هم مطابقت دارد، مولانا با تکیه بر مشرب عرفانی-اسلامی به جزئیات بیشتری از معانی رنج پرداخته است که نشان‌دهنده نگاه دقیق و عمیق مولانا به انسان و مسائل وجودی اوست.

۱-۴-۲. **حکمت الهی و به مصلحت انسان:** در نظر مولانا خدا بر هر کاری تواناست و به هر چیزی دانا و بیناست. مصالح انسان‌ها را بهتر از خود آن‌ها می‌داند، فعل لغو از او سر نمی‌زند و بندگانش را عاشقانه دوست دارد. چنین خدایی هر کاری کند حتی در لباس رنج و قهر حتماً آن کار به سود آدمی است. از این رو رنج‌ها را هدیه خدا می‌داند و عاشق آن‌هاست. (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

مولانا در داستان پادشاه و کنیزک کشتن زرگر به دست حکیم الهی را «نیک بدنما» می‌شمارد، زیرا با حکم الهی صورت گرفت و به سود زرگر بود آن‌گونه که کشتی شکستن خضر به نوعی درستی بود. (ر.ک. مولوی، ۱۳۸۹: ۲۳۵/۱ و ۲۳۶)

نحوه برخورد انسان با سرنوشت به میزان پختگی روحی‌اش بستگی دارد. هر چه روح پخته‌تر باشد طبیعتاً انسان بیشتر تسلیم اراده خداوند می‌شود و کمتر از سرنوشت گله می‌کند چون می‌داند همه چیز تابع مشیت الهی است که بر پایه عدالت و رحمانیت قرار دارد. چنین شخصی درمی‌یابد هر چه برایش پیش آید به خیرش است و به پیشرفت معنوی‌اش کمک می‌کند. لذا شخص از ناملایمات زندگی کمتر آزرده می‌شود و در خود احساس و ارستگی بیشتری نسبت به تعلقات دنیایی می‌کند، فشار روانی کمتری را تحمل می‌کند، با آرامش و دید عمیق‌تری با مسائل زندگی روبرو می‌شود و توکلش بر خدا بیشتر می‌شود. (الهی، ۱۳۸۲: ۱۰۶ و ۱۰۷)

مولانا در داستان «خلیفه‌ای که در کرم از حاتم طایی گذشته بود» درباره درد و رنج درویشی از زبان مرد اعرابی به زرش می‌گوید که عدالت خداوند اقتضا می‌کند به یکی ثروت و مکنت دهد و به دیگری عزت درویشی عنایت کند.

حق تعالی عادل است و عادلان	کی کنند استم‌گری بر بیدلان؟ ^۷
آن یکی را نعمت و کالا دهند	وین دگر را بر سر آتش نهند
آتشش سوزد که دارد این گمان	بر خدای خالق هر دو جهان
«فقر فخری» از گزاف است و مجاز	نه هزاران عز پنهان است و ناز

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۳۵/۱-۲۳۵۴)

مولانا معتقد است اگر حکمت و خواست خداوند را در سختی‌ها و رنج‌ها ببینیم گله نمی‌کنیم و با آغوش باز پذیرایشان می‌شویم. تنگنایی که از سوی محبوب ازلی است بر انسان مقدر شود عزیز است زیرا در آن مصلحتی پنهان است. انسان در کشاکش مشکلات مثل چوب تراش-خورده و پوست دباغی شده مورد قبول واقع می‌شود.

مجوی شادی چون در غمست میل نگار
 اگرچه دلبر ریزد گلابه بر سر تو
 تراش چوب نه بهر هلاکت چوبست
 از این سبب همه شر طریق حق خیرست
 نگر به پوست که دباغ در پلیدی‌ها
 که تا برون رود از پوست علت پنهان
 که در دو پنجه شیری تو ای عزیز شکار
 قبول کن تو مر آن را به جای مشک تتار...
 برای مصلحتی راست در دل نجار
 که عاقبت بنماید صفاش آخر کار
 همی بمالد آن را هزار بار هزار
 اگرچه پوست نداند ز اندک و بسیار
 (مولوی، ۱۳۸۳: غزل ۱۱۳۹)

به عقیده مولانا « برخی شادی‌ها به راستی شادی‌اند و برخی غم شادی‌نمایند و برخی غم‌ها حقیقتاً غمند و برخی غم‌نمایند. از این رو انسان‌هایی که در این رویاکنده دنیا به سر می‌برند بدون تأویل و تعبیر ظاهر به باطن (و نه ظاهر به ظاهر) راهی برای فهم شادی و غم خود ندارند.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۱)

« وَ عَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَا يَعْلَمُونَ » و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست بدارید حال آنکه آن برای شما بد باشد. (بقره: ۲۱۶)

مولانا به تمثیل بیان می‌کند اگر همواره فصل تابستان بود سوز خورشید، بیخ و بن درختان را برمی‌کند. بنابراین سرمای دی مشفق و دلسوز درختان و باغ است، همچون گرفتگی‌های زندگی که به مصلحت انسان است.

چون که قبضی آیدت ای راهرو!
 زآنکه در خرجی در آن بسط و گشاد
 آن صلاح توست آتش دل مشو
 خرج را دُخلی بیاید ز اعتداد...
 تازه باش و چین میفگن در جبین
 چون که قبض آید، تو در وی بسط بین!
 (مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۷۳۴-۳۷۴۷)

مولانا یادآور می‌شود گاه مضمون حکمی در آیه‌ای از قرآن با آیه دیگری برداشته می‌شود و حکمی که به جای حکم منسوخ می‌آید بهتر و فراگیرتر است. همچنین هر چیز که در عالم طبیعت از میان می‌رود و چیزی جای آن را می‌گیرد، در آن مصلحتی است. شریعت موسی و عیسی در برابر شریعت محمد(ص) چون گیاه در مقابل گل بود. شب، روشنایی روز را از بین می‌برد تا آدمی در شب بیاساید و توانایی فکر او افزایش یابد و باز روز، شب را از میان می‌برد تا خورشید بتابد و گیاهان برویند و جانداران بپایند. پس تاریکی به ظاهر تاریکی است، اما در پی آن

روشنی است. خرده‌های ناقص سودها را در پس زیان‌ها نمی‌بینند. (شهیدی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۱۲) کندن گیاه هرز برای خوب رشد کردن میوه و بریدن شاخ‌های خشک برای رشد درخت ضروری است. کشتن کافر در شریعت برای ایمن ماندن مؤمن و بریدن عضو فاسد برای سلامت باقی عضوهاست. (ر.ک. مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۳۸۵۹-۳۸۸۷)

۲-۴-۲. **زمینه‌ساز جوشش رحمت الهی:** مولانا معتقد است انسان در برابر رنجی که در این دنیا می‌کشد از خداوند رحمتی بی‌شمار دریافت می‌کند که آن مصیبت‌ها در برابرش هیچ می‌نماید. او تمثیل زنی را می‌آورد که به درگاه حق می‌نالد که بیست فرزند به دنیا آورده است و برای حمل آن‌ها رنج برده، اما هیچ‌یک از آن‌ها بیش از شش ماه زنده نمانده‌اند. او در خواب باغی پر نعمت و قصری طرفه می‌بیند که نام او را بر بالای آن نوشته‌اند. سروش غیب به او ندا می‌دهد: این رحمتی که شامل حالت شده درازای آن مصیبتی است که تحمل کردی. زن وقتی دریافت این سختی‌ها از گنجینه رحمت الهی دور نمانده و خداوند پاداش تحمل آن را صدچندان عطا کرده است...

گفت: یا رب! تا به صدسال و فزون
اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش
گفت: از من گم شد، از تو گم نشد
این چنینم ده بریز از من تو خون
دید در وی جمله فرزندان خویش
بی‌دو چشم غیب کس مردم نشد
(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۴۱۳-۳۴۱۵)

از نظر مولانا «غم دخل شادی است. شادی همه خرج و صرف است. باید گنجی یافت تا بتوان بر سر آن نشست و خرج کرد. عارفان این گنج را در غم جسته‌اند. غم و رنج و به تبع آن زاری و گریه، جلب‌کننده رحمت‌اند. مولانا مکرر مثال کودکان را ذکر می‌کند. آنان راهی به بیان خواسته‌هایشان و نیز جلب دوستی دیگران جز از طریق گریستن ندارند. خدا نیز چون اراده یاری بنده‌ای می‌کند و می‌خواهد شادمانی نصیب وی نماید او را غمگین و دل‌گرفته می‌کند تا ابرهای رحمتش را بر او بارد.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۷۰)

چون خدا خواهد که مان یاری کند
ای خُتک چشمی که آن گریان اوست
آخر هر گریه آخر خنده‌ای است
هر کجا آب روان، سبزه بُود
میل ما را جانب زاری کند
ای همایون دل که آن بریان اوست
مرد آخربین مبارک بنده‌ای است
هر کجا اشکی دوان، رحمت شود
(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۸۱۷-۸۲۰)

داستان شیخ احمد خسرویه مؤید همین مطلب است. او از عارفان بزرگ بود که برای یاری به مستمندان از افراد زیادی قرض کرده بود و ششصد دینار به آن‌ها بدهکار بود. در بستر مرگ، طلبکاران بر بالین او آمدند و درخواست طلب کردند. او آن‌ها را به صبر دعوت می‌کرد. در همین حین کودک حلوافروشی از کوی گذر می‌کرد. شیخ به خادم گفت: مقداری حلوا بخر تا ترش-رویی طلبکاران فروشنیند. حلوا را به نیم‌دینار از کودک ستانند و هزینه حلوا به طلب شیخ افزوده شد. کودک از عدم پرداخت پول و ترس از تنبیه استادش گریه و زاری سر داد تا اینکه دریای رحمت الهی به جوش آمد و یکی از اعیان را در رؤیا مأمور کرد که ششصد و نیم دینار طلب شیخ را وصول کند. (ر.ک مولوی ۱۳۸۹: ۲/۳۷۵-۴۴۴) همچنین در ابیاتی دیگر رنج را گنج رحمت می‌شمارد و می‌گوید:

رنج گنج آمد که رحمت‌ها در اوست	مغز تازه شد، چو بخراشید پوست
ای برادر! موضع تاریک و سرد	صبر کردن بر غم و سستی و درد
چشمه حیوان و جام مستی است	کان بلندی‌ها همه در پستی است
آن بهاران مضمّر است اندر خزان	در بهار است آن خزان، مگریز از آن

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲/۲۲۶۱-۲۲۶۴)

۳-۴-۲. لازمه صفای باطن و پیراستگی نفس: بنا بر ادعای مولانا حیوانی است به نام

أشغر که هر چه او را می‌زند فربه‌تر می‌شود. نفس انبیا و اولیای الهی هم اشغرف است و مصیبت‌ها و رنج‌های آنان لازمه صفای باطن و پیراستگی نفس است که آن‌ها را در راه حق توانمندتر و نیرومندتر می‌کند. او در این باره تمثیلی می‌آورد که دباغان داروهای تلخ و تیزی به پوست می‌زنند تا گنده و بدبو نشود و چون ادیم طایفی مقاوم و لطیف باقی ماند.

نَفْسِ مَوْمِنٍ أَشْغُرِي أَمَدٍ يَقِينِ	کاو به زخم رنج زفت است و سَمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست	از همه خلق جهان افزون‌تر است
تا ز جان‌ها جانشان شد زفت‌تر	که ندیدند آن بلا قوم دگر...
آدمی را پوست نام‌دبوغ دان!	از رطوبت‌ها شده زشت و گران
تلخ و تیز و مالش بسیار ده!	تا شود پاک و لطیف و بافره...
که	علم او بالای تدبیر شماس است

(همان: ۱۰۷/۴-۹۹)

بلای دوست تَطْهیرِ شماس است

به باور مولانا «آدمی اندر بلا کشته به است» (مولوی، ۱۳۸۹: ۴۷۹۶/۶) بنابراین صبر در برابر شدايد و مشکلات، نفس سرکش و کافر را مطیع می‌کند. ایستادن در برابر هوای نفس سبب سرفروود آوردن کل عالم در برابر انسان می‌شود.

ای برادر، صبر کن بر درد نیش!
 کآن گروهی که رهیدند از وجود
 هر که مُرد اندر تنِ او نفسِ گُبر

تا رهی از نیشِ نفسِ گُبرِ خویش
 چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
 مر ورا فرمان بَرَد خورشید و ابر

(همان: ۳۰۰۲/۱-۳۰۰۴)

مولانا می‌گوید: «اگر بر سر پیل نکوبند خواب و خیال هندوستان چنان او را از خود بیخود می‌کند که سر به شورش و طغیان برمی‌دارد. انسان نیز در آسایش و توانگری یاغی و طاغی می‌شود. از این رو خداوند با رنج‌ها و دردها صولت او را در هم می‌شکند و روح فروتنی و افتادگی را در جانش شکوفا می‌سازد.» (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۹) آن‌گونه که در قرآن آمده است: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ) (علق: ۶ و ۷)

زآنکه انسان در غنا طاغی شود
 پیل چون در خواب بیند هند را

همچو پیل خواب‌بین یاغی شود
 پیلبان را نشنود آرد دغا (مولوی، ۱۳۸۹:

۴۲۰۱/۳ و ۴۲۰۲)

درد و رنج برای زدودن ناخالصی‌های درون و کسب صفای باطن است. حجاب‌ها را یکی پس از دیگری می‌زداید و انسان را به حقیقت می‌رساند.

بهر آن است امتحان نیک و بد
 بهر آن است این ریاضت این جفا

تا برآرد کوره از نقره زبد
 تا برآرد کوره از نقره جفا

(همان: ۲۳۳/۱ و ۲۳۴)

۴-۲. رنج سبب مهار طغیان آدمی: مولانا بر این باور است که «اگر بر سر پیل نکوبند

خواب و خیال هندوستان چنان او را از خود بیخود می‌کند که سر به شورش و طغیان برمی‌دارد. انسان نیز در آسایش و توانگری یاغی و طاغی می‌شود. از این رو خداوند با رنج‌ها و دردها صولت او را در هم می‌شکند و روح فروتنی و افتادگی را در جانش شکوفا می‌سازد.» (شهبازی، ۱۳۸۶: ۱۷۹) آن‌گونه که در قرآن آمده است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (علق: ۶ و ۷)

طغیان برمی‌دارد هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند. (علق: ۶ و ۷)

زانکه انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب‌بین یاغی شود
پیل چون در خواب بیند هند را پیل‌بان را نشنود آرد دغا
(۳/ ۴۲۰۱ و ۴۲۰۲)

مولانا معتقد است رنج‌ها سبب مقرر شدن بنده به قدرت خداوند است و اگر همه‌چیز به خواست بنده و بی‌رنج پیش رود بنده طاغی می‌شود و قدرت الهی را انکار می‌کند. در فیه ما فیه آمده است که «آدمی را هرروز پنج شش بار بی‌مرادی و رنج پیش می‌آید بی‌اختیار او. قطعاً از او نباشد، از غیر او باشد و او مسخر آن غیر باشد، و آن غیر مراقب او باشد.» (مولوی، ۱۳۹۰: ۵۵۲)

۴-۵. **سبب بقا و راحتی روح در جهان باقی:** به عقیده مولانا « مردن تن در ریاضت زندگی است/ رنج این تن روح را پایندگی است» (همان: ۳/ ۳۳۶۵) بنابراین درویشان به این سبب طالب ریاضت و رنج‌اند که در برابر آن بقای روح و جان می‌یابند.

این ریاضت‌های درویشان چراست؟ کان بلا بر تن بقای جان‌هاست
تا بقای خود نیابد سالکی چون کند تن را سقیم و هالکی؟
(همان: ۳/ ۳۳۴۹ و ۳۳۵۰)

مولانا بیان می‌کند امنیتی که مردان حق با خود دارند نتیجه ایمان و روشنی باطن آن‌هاست و در خطرها پروردگار پناه آن‌هاست. عارفان در امان حقند، زیرا قدرت حق و عظمت او را می‌دانند و خوف از حق آن‌ها را از گمراهی دور می‌کند. (استعلامی، ۱۳۹۳، ج ۶: ۶۸)

عارفان زآن‌اند دایم امنون که گذر کردند از دریای خون
آمنشان از عین خوف آمد پدید لاجرم باشند هر دم در مزید
امن دیدی گشته در خوفی خفی خوف بین هم در امیدی، ای صفی!
(مولوی، ۱۳۸۹: ۶/ ۴۳۶۴-۴۳۶۶)

۴-۶. **دوری به سوی شادمانی و آسایش:** مولانا رنج‌های این جهان را مقدمه‌ای برای درک و دریافت شادی می‌داند. این روند در تمامی اجزای جهان جاری و ساری است آن‌گونه که انگور پیش از شراب شدن در تنگنا قرار می‌گیرد، عدم پیش از موجود شدن در رنج است، مشقت و سختی کار پیش از شیرینی دریافت مزد است و خزان برگ زرد، پیش از رویش برگ تازه است. لذا می‌گوید:

کارسازی‌های شادی می‌کند	فکرِ غمِ گر راهِ شادی می‌زند
تا درآید شادیِ نو ز اصلِ خیر	خانه می‌روید به‌تندی او ز غیر
تا بروید برگِ سبزِ مُتَّصِل	می‌فشاند برگِ زرد از شاخِ دل
تا خرامد ذوقِ نو از ماورا	می‌کند بیخِ سُروِرِ کهنه را
تا نماید بیخِ روپوشیده را	غمِ کُندِ بیخِ کُزِ پوشیده را
در عوضِ حَقًّا که بهتر آوَرَد	غم ز دل هرچه بریزد، یا بَرَد

(همان: ۳۶۸۸/۵-۳۶۹۳)

«برای عارف اندوه گذرگاه است منزل‌گاه نیست. تجربه هوشیارانهٔ اندوه می‌تواند انسان را به مرتبهٔ دانش شاد برساند که نوع ماندگارتری از خرسندی و رضایت در این عالم است. کسی که از سر هوشیاری و بصیرت اندوه را می‌آزماید شادی‌های پایدار بر سر و رویش باریدن می‌گیرد.» (نراقی، ۱۳۹۹: ۱۳۲)

ذوقِ خنده دیده‌ای، ای خیره خند!	ذوقِ گریه بین که هست آن کانِ قند
چون جهنمِ گریه آرد یادِ آن	پس جهنمِ خوش‌تر آید از جنان
خنده‌ها در گریه‌ها آمد کتیم	گنج در ویرانه‌ها جو، ای سلیم!
ذوق در غم‌هاست، پی‌گم کرده‌اند	آب حیوان را به ظلمت برده‌اند

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱۵۸۴/۶-۱۵۸۷)

به تعبیر مولانا درک شادمانی و خوشی با درک غم و رنج میسر می‌شود. ناسوت عرصهٔ تضادها و تراحم میان امور مختلف است. هر چیزی در این عالم مقابلی دارد، زیرا اینجا سرای کثرت است. حتی شناختی که در دنیا برای اهالی آن حاصل می‌شود مبتنی بر تضادهاست و اگر امری متضاد نداشته باشد شناخته نمی‌شود. (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۸)

مولانا در این باره برای تمثیل نظر حکما را بیان می‌کند و نور را شرط وجود رنگ می‌داند. اگر ضد و مقابل نور یا زوال رنگ نمی‌بود به وجود رنگ پی‌نمی‌بردیم. اگر چیزی مستمر باشد تعجب و توجه انسان را جلب نمی‌کند، ولی هرگاه ضدی داشته باشد که متعاقباً بر موضوع عارض گردد، بی‌شک توجه انسان بدان معطوف می‌شود. (فروزانفر، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۳۳ و ۴۳۴)

بنابراین آفرینش رنج و غم، برای درک شادی است.

رنج و غم را حق پی آن آفرید	تا بدین ضد خوش‌دلی آید پدید
پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود	چونکه حق را نیست ضد، پنهان بود

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۱۳۰ و ۱۱۳۱)

بزرگ‌ترین کارکرد غم این است که شادی را می‌نمایاند. اگر همه زندگی را شادی فراگیرد درک شادی ممکن نخواهد بود و اساساً راهی بدان نخواهیم داشت و در عین وجود آن، از وجدان آن غافل خواهیم بود. (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۶۹)

غم چو آینه است پیش مُجْتَهِد
بعَدِ ضِدِ رنج آن ضِدِ دگر

که اُندر این ضد می‌نماید روی ضد
رو دهد، یعنی گشاد و کَر و فَر

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۷۶۲ و ۳۷۶۳)

۴-۷-۲. سبب شکرگزاری: به باور مولانا گرفتاری و دردمندی سبب شکرگزاری است. صاحب نعمتان طغیان پیشه می‌کنند و خداوند را از یاد می‌برند، اما دردکشیدگان و محنت دیدگان شاکر و سپاس دار حق‌اند.

زین سبب بُد که اهلِ مِحْنَتِ شاکرند
هست طاعی بگَلَرِ زَرِّینِ قبا

اهلِ نعمت طاعی‌اند و ماکنند
هست شاکر خستهُ صاحبِ عبا

شُکْر می‌روید ز بَلْوی و سقم
شُکْر کی روید ز اَمَلاک و نِعم

(مولوی، ۱۳۸۹: ۳/۳۰۱۰-۳۰۱۳)

۴-۸-۲. سبب نگاهداشت از چشم‌زخم: مولانا یکی از کارکردهای درد و رنج را محفوظ نگه‌داشتن انسان از شورچشمان می‌داند. کسی که همواره در خوشی و شادی باشد او را به دیده حسد می‌نگرند و از چشم‌زخم در امان نمی‌ماند. بنابراین سختی‌ها نمود زندگی را در نظر دیگران متعادل‌تر می‌کند.

هر زمان گوید به گوشم بختِ نو
من تو را غمگین و گریان زآن کنم

که تو را غمگین کنم، غمگین مشو
تا کِت از چشمِ بَدان پنهان کنم

تلخ گردانم ز غم‌ها خوی تو
تا بگردد چشمِ بَد از روی تو

(همان: ۳/ ۴۱۴۹-۴۱۵۱)

۹-۴-۲. **هشیار کننده و غفلت زدا:** مولانا بر آن است که «غم و رنج در این عالم، که ستون آن غفلت است، هشداردهنده و هشیارکننده است. شادی، مستی آور است و زهر فراموشی در جام آن ریخته شده و غم آب سردی که بر پیکر غافلان و ناسیان ریخته می‌شود. طلا شدن در گرو پذیرش تاب کوره است و شهد و شکر را پس از نوشیدن صبر به کام می‌ریزند. ناخالصی‌ها جز به آتش رنج و ریاضت رفع نمی‌شود. شرور عاطفی که دلیلی علیه وجود خدا دانسته می‌شود، تلنگرهای میزبانی است که از نشستن میهمانان در درگاه به تنگ آمده و آنان را به بارگاه می‌خواند. خدایی که یکبار «اهبطوا» گفت و همه فرود آمدند و هزار بار «ارجعی» می‌گوید و کس باز نمی‌گردد. سیلی به گوش بیهوش زدن احیای اوست نه آزار وی.» (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۱۷۳)

حسرت و زاری گه بیماری است	وقت بیماری همه بیداری است
آن زمان که می‌شوی بیمار تو	می‌کنی از جرم استغفار تو
می‌نماید بر تو زشتی گنه	می‌کنی نیت که بازآیم به ره
عهد و پیمان می‌کنی که بعد از این	جز که طاعت نبُودم کار گزین
پس یقین گشت این که بیماری تو را	می‌بخشد هوش و بیداری تو را

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۶۲۳-۶۲۷)

مولانا داستان خیاطی را بیان می‌کند که به دزدی شهره بود. هر پارچه‌ای نزدش می‌بردند از آن می‌ربود و کسی نمی‌توانست او را به دام بیندازد. تا اینکه ترکی با یاران خود عهد کرد که نمی‌گذارد خیاط از پارچه او بدزدد. او پارچه گرانبها را نزد خیاط برد. خیاط لطیفه می‌گفت و تُرک از شدت خنده از خود بیخود می‌شد و تقاضای لطیفه‌ای دیگر می‌کرد. خیاط گفت: اگر یک لطیفه دیگر بگویم چیزی از پارچه‌ات باقی نمی‌ماند. مولانا از این داستان نتیجه می‌گیرد که دنیا مثل آن خیاط دزد لحظه‌های ماست. لذات گوناگون همانند آن لطیفه‌ها هستند که ما را سرگرم و از گذشت عمر غافلمان می‌کند، اما سختی‌ها و مشکلات ما را هشیار می‌کند تا فوت فرصت‌ها را درک کنیم. (رک. مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۶۹۲-۱۶۴۵)

بنابراین سختی‌ها و امتحان‌های زندگی رحمتی است که ما را بیدار و هشیار می‌کند و باید قدردان آن‌ها باشیم.

رحمتی دان امتحان تلخ را	نعمتی دان مُلکِ مَرُو و بلخ را
-------------------------	--------------------------------

(۱۷۳۴/۶)

۱۰-۴-۲. **آمادگی برای مرگ:** مرگ انحلال و گسستگی ترکیب بدن است. هر درد و رنجی که بر بدن عارض می‌شود عضو درد یا تمام تن را در حد خود ضعیف و ناتوان می‌سازد. توالی رنج‌ها و بیماری‌ها به تدریج انحلال ترکیب بیار می‌آورد و برای مرگ و درهم ریختنش آماده می‌سازد. پس هر دردمندی و بیماری مقدمه‌ای برای مردن است. (فروزانفر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۹۸۰)

دان که هر رنجی ز مُردن پاره‌ای است
چون ز جزوِ مرگ نتوانی گریخت
جزوِ مرگ ار گشت شیرین مر تو را
دردها از مرگ می‌آید رسول

جزوِ مرگ از خود بران گر چاره‌ای است
دان که کُلش بر سرت خواهند ریخت
دان که شیرین می‌کند کُل را خدا
از رسولش رو مگردان، ای فُضول!

(مولوی، ۱۳۸۹: ۱/۱-۲۳۰۱-۲۲۹۸)

۵. نتیجه‌گیری

در جستار حاضر آرای دو اندیشمند انسان‌شناس، ویکتور فرانکل و مولانا را در نگرش معنادار به رنج سنجدیم. ویکتور فرانکل در نظریه معنادرمانی، نگرش معنادار به رنج را مطرح کرده و معتقد است رنج‌های اجتناب‌ناپذیر، معنادار است. وی با بررسی رفتار زندانیان اردوگاه کار اجباری و در جریان مشاوره‌های معانی رنج را بیان کرده و بر این باور است که هر کس خود باید معنای رنج‌هایش را دریابد. مولانا نیز قرن‌ها پیش از فرانکل و همچون او اعتقاد داشته که در رنج‌های اجتناب‌ناپذیر ما معنایی نهفته است. ذات زندگی درآمیخته با رنج است و اگر انسان معنای این رنج‌ها را دریابد تحمل رنج برایش آسان می‌گردد. او در شناخت این معنای مخاطب را یاری داده و راه‌های گشایش معنای رنج را یادآور می‌شود.

در روند پژوهش روشن شد که مسئله نگرش معنادار به رنج در روان‌شناسی وجودی فرانکل، قرن‌ها پیش در اندیشه مولانا بیان شده است. این دو اندیشمند در پنج مورد تفکر همسویی به معنای رنج دارند. نخست رنج را لازمه آفرینش می‌دانند. فرانکل وجود تمامی انسان‌ها را قرین درد و رنج می‌شمارد و مولانا به زبان تمثیل، همه اجزای آفرینش را آمیخته با رنج می‌داند. دوم رنج را زمینه‌ساز نزدیکی به خداوند می‌دانند. فرانکل در این زمینه تنها یک مثال از بیماری بیان می‌کند، اما مولانا در قالب‌های متعدد از رنج فراق حق تا دردهای جسمانی را زمینه‌ساز نزدیکی به خداوند

می‌شمارد. سوم رنج را محکی برای نمایاندن گوهر درونی انسان می‌دانند. در این زمینه نظر فرانکل غنی‌تر بیان شده است.

او با تجربیات ملموس از اردوگاه کار اجباری و مطالعه رفتار هم‌بندانش دریافت رنج می‌تواند سبب کشف معنای زندگی، ارتقای روحی و از خود فرارفتن شود، اما مولانا رنج را تنها محکی برای تشخیص افراد نیک از بد می‌شمارد. چهارم رنج را سبب رشد و کمال می‌دانند. فرانکل با رنج اردوگاه به پختگی روحی رسید و نظریه معنادرمانی را با درک سختی‌ها نوشت. کمال معنوی مولانا نیز در گذر از سختی‌های زندگی‌اش مشهود است و در مثنوی این مسئله را با داستان‌ها و تمثیل‌های گوناگون پرورده است. پنجم رنج را سبب پویایی و چالاکتی می‌شمارند. به باور فرانکل انسان سالم تلاش می‌کند که از رنج عبور کند تا به هدف و معنای زندگی‌اش دست یابد و این سبب تحرک او می‌شود. مولانا نیز رنج را مانع رکود و ایستایی، و محرکی برای پیشرفت می‌داند. به جز موارد همسویی تفکر این دو اندیشمند، مولانا براساس آموزه‌های عرفانی-اسلامی معنای بیشتری از رنج را بیان کرده است. او در داستان‌ها و تمثیل‌هایش نگاهی همه‌جانبه‌تر و جهان-شمول‌تر دارد و ده مورد بیشتر از فرانکل معانی رنج را بیان کرده است. او رنج را زمینه‌ای برای دریافت حکمت و رحمت الهی، لازمه صفای باطن و پیراستگی نفس، سبب مهار طغیان آدمی، سبب بقا و راحتی روح در جهانی دیگر، دری به سوی شادمانی و آسایش، سبب شکرگزاری، نگاه‌دارنده از چشم‌زخم، غفلت‌زدا و آماده‌کننده برای مرگ می‌شمارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. واژه دازین (Dasein) واژه‌ای آلمانی و به معنی آنجا بودن یا آنجا هستی است. Da به معنی آنجا و Sein به معنی وجود یا هستی است. این واژه در انگلیسی اغلب (Existence) ترجمه شده است. هدیگر دازین را به‌طور اختصاصی ویژه هستی انسان می‌داند. در این معنا انسان موجودی است که وجودش محدود به خود او نیست بلکه به‌طور ذاتی از خود او بیرون می‌زند و از خود بیرون می‌آیستد. (محمد پور، ۱۳۹۰: ۲۵۳)

۲. پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست

۳. به یقین انسان را در سختی آفریدیم.

۴. اصطلاح « روان‌نژندی اندیشه‌زاد » (Noogenic Neuroses) با روان‌نژندی متداول ناشی از کشمکش‌های روانی فرد متمایز است. نوس (Noos) به یونانی به معنای ذهن است و روان‌نژندی اندیشه‌زاد با هسته معنوی شخصیت نه به مفهوم دینی بلکه به‌صورت یکی از ابعاد وجود انسان خاصه با کشمکش‌های اخلاقی ارتباط می‌یابد. (شولتس، ۱۳۹۹: ۱۵۷)

۵. این رنج‌ها عموماً ناشی از صفات ناپسند درونی انسان همچون خودپرستی، نفس‌پرستی، دنیادوستی، طلب جاه و مقام، خودبینی و رعونت نفس و نادانی و بدکاری و ... است، لذا انسان می‌تواند با اختیار و اراده خود از آن‌ها فاصله گیرد و آن‌ها را با اندیشه انسانی و چاره‌جویی حل و فصل کند. مولانا در تعبیر زیبایی از این‌گونه غم و رنج‌ها چنین می‌گوید:

این همه غم‌ها که اندر
سینه‌هاست
از بخار و گردِ باد و بودِ ماست
این چنین شد و آنچنان، و سواسِ
ماست (مولوی، ۱۳۸۹):
ماست
(۲۲۹۶/۱ و ۲۲۹۷)

برای نمونه‌های بیشتر بنگرید به (۱/۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۰، ۸۹) و (۲/۱۲۳ و ۵/۴۲۲)
۶. نظیر همین مضمون (۱/۳۲۱۹-۳۲۱۷) و (۳/۶۸۶-۶۸۲ و ۴۰۱۰-۴۰۰۵) و (۴/۲۹۲۰-۳۸۵۵-۳۸۴۹-۲۳۰۶-۲۳۰۳-۸۲۲-۸۱۹)

۷. خداوند می‌فرماید: « اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النَّاسَ اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ »
خداوند بر مردم هیچ ستمی نمی‌کند ولی مردم بر خویشان ستم می‌کنند.
(یونس: ۴۴)

فهرست منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

۱. قرآن کریم، (۱۳۹۶)، ترجمه مسعود انصاری تالشی، تهران: جامی
۲. استعلامی، محمد، (۱۳۹۳)، مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، چ ۱۰، تهران: سخن.
۳. الهی، بهرام، (۱۳۸۲)، راه کمال، ترجمه فرزاد یمینی، چ نهم، تهران: جیحون.
۴. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، بحر در کوزه، چ هشتم، تهران: علمی.
۵. زمانی، کریم، (۱۳۸۲)، شرح جامع مثنوی معنوی، چ ۱۳، تهران: اطلاعات.

۶. شهیدی، جعفر، (۱۳۸۶)، شرح مثنوی، چ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. شولتس، دوان، (۱۳۹۹)، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، چ ۲۵، تهران: پیکان.
۸. فرانکل، ویکتور، (۱۳۹۶)، انسان در جستجوی معنای غایی، ترجمه احمد صبوری و عباس شمیم، چ سوم، تهران: آشیان.
۹. --- (۱۳۹۷ الف)، میل به معنا، ترجمه کیومرث پارسای، تهران: تمدن علمی.
۱۰. --- (۱۳۹۷ ب)، معنادرمانی، ترجمه مهین میلانی، چ هفتم، تهران: درسا.
۱۱. --- (۱۳۹۷ ج)، انسان در جستجوی معنا، ترجمه کیومرث پارسای، تهران: تمدن علمی.
۱۲. --- (۱۳۹۷ د)، پزشکی و روح، ترجمه فرخ سیف بهزاد، چ چهارم، تهران: درسا.
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۸۶)، شرح مثنوی شریف، چ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. --- (۱۳۸۱)، احادیث و قصص مثنوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، چ دوم، تهران: امیرکبیر.
۱۵. کریمی، سودابه، (۱۳۹۳)، بانگ آب، تهران: امید صبا.
۱۶. کمپانی زارع، مهدی، (۱۳۹۶)، مولانا و مسائل وجودی انسان، چ دوم، تهران: نگاه معاصر.
۱۷. --- (۱۳۹۲)، مولانا و معنای زندگی، تهران: نگاه معاصر.

۱۸. محمدپور، احمدرضا، (۱۳۹۰)، ویکتور امیل فرانکل بنیان‌گذار معنادرمانی (فرادیدی بر روان‌شناسی و روان‌درمانی وجودی)، چ سوم تهران: دانژه.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چ سوم، تهران: هنرسرای گویا.
۲۰. --- (۱۳۸۳)، غزلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: پژوهش.
۲۱. --- (۱۳۹۰)، فیه ما فیه، شرح کریم زمانی، چ چهارم، تهران: معین.
۲۲. نراقی، آرش، (۱۳۹۹)، آینه جان: مقالاتی درباره احوال و اندیشه‌های مولانا جلال‌الدین بلخی، چ پنجم، تهران: نگاه معاصر.

ب) مقاله‌ها

۱. شهبازی، ایرج، (۱۳۸۶)، «رنج از نگاه مولانا»، پژوهشنامه ادب حماسی، تابستان و پاییز، ش ۴، ۱۶۷-۱۸۶.
۲. فاطمه لاجوردی و ابراهیمی زینب، (۱۳۸۸)، «مفهوم رنج از دیدگاه مولوی»، مجله پژوهشنامه ادیان، بهار و تابستان، ش ۵، صص ۴۹-۶۶.
۳. گرجی مصطفی، (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل ماهیت درد و رنج در مثنوی معنوی»، مجله مطالعات عرفانی، بهار و تابستان، ش ۱۵، صص ۱۳۹-۱۶۲.
۴. محمودی حسین و دادبه اصغر، (۱۳۹۲)، «رنج از نگاه مولانا با نگاهی به مسئله شر»، مجله پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، پاییز و زمستان، ش ۲، پیاپی ۲۲، صص ۱۶۳-۱۸۸.

۵. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۳)، «درد از کجا رنج از کجا؟»، هفت آسمان، زمستان، ش ۲۴، ۵۱-۷۲.